

کلیسای ایرانیان مسیحی سن دیه گو و ال کاهون

کتاب مقدس، دانیال نبی

درس شماره ۲۶

فصل ۳: ۱۳-۱۸

آیه حفظی برای ۲۵ ماه جولای سال ۲۰۲۴

کتاب مقدس، امثال سلیمان ۱۴: ۳۰

۳۰ دل آرام حیات بدن است، اما حسد پوسیدگی استخوانها است.

آیه حفظی برای ۱ ماه آگست سال ۲۰۲۴

کتاب مقدس، ایوب ۱۳: ۱۵

۱۵ اگرچه مرا بکشد، برای او انتظار خواهم کشید. و راه خود را به حضور او ثابت خواهم ساخت.

**قرانت کلام:** لطفاً کتابهای مقدستان را به بخش دانیال نبی باز بفرمائید، و فصل ۳: ۱۳-۱۸ را

بخوانید.

۱۳ آنگاه نَبُوکَدْنَصَّرَ با خشم و غضب فرمود تا شَدْرَک و میشک و عِبْدَنَعُو را حاضر کنند. پس

این اشخاص را در حضور پادشاه آوردند.

۱۴ پس نَبُوکَدْنَصَّرَ ایشان را خطاب کرده، گفت: «ای شَدْرَک و میشک و عِبْدَنَعُو! آیا شما عمداً

خدایان مرا نمی‌پرستید و تمثال طلا را که نصب نموده‌ام سجده نمی‌کنید؟

۱۵ الان اگر مستعد بشوید که چون آواز گِرَنَّا و سرنا و عود و بریط و سنتور و کمانچه و هر

قسم آلات موسیقی را بشنوید به رو افتاده، تمثالی را که ساخته‌ام سجده نمایید، (فبها)؛ و اما اگر سجده

نمایید، در همان ساعت در میان تون آتش ملتهب انداخته خواهید شد و کدام خدایی است که شما را از

دست من رهایی دهد.»

۱۶ شَدْرَک و میشک و عِبْدَنَعُو در جواب پادشاه گفتند: «ای نَبُوکَدْنَصَّر! درباره این امر ما را

باکی نیست که تو را جواب دهیم.

۱۷ اگر چنین است، خدای ما که او را می‌پرستیم قادر است که ما را از تون آتش ملتهب برهاند و او ما را از دست تو ای پادشاه خواهد رهانید.

۱۸ و اگر نه، ای پادشاه تو را معلوم باد که خدایان تو را عبادت نخواهیم کرد و تمثال طلا را که نصب نموده‌ای سجده نخواهیم نمود.»

**دعا:** دعای داشته باشیم برای درک درست کلام خدا و اطاعت درست بر اساس آن درک درست.

**درس امروز:** در جلسات گذشته شروع کردیم به مطالعه فصل سوم کتاب دانیال نبی. برای مرور مطالب لطفاً به آن دروس گذشته رجوع کنید.

استیون جرالد یک میلیونر آمریکایی بود که ایماندار مسیح هم نبود. در شهر فیلادلفیا زندگی می‌کرد. یک روز شنبه صبح به یکی از کارمندانش می‌گوید که فردا باید بیاید شرکت تا یک محموله را که فردا خواهد رسید تحویل بگیرد و خالی کند. فردا یکشنبه بود. این کارمند جوان با فروتنی و احترام و مقداری ناراحتی می‌رود جلوی میز آقای جرالد و می‌گوید: "بخشید من نمی‌توانم روزهای یکشنبه کار کنم. باید خداوند را در کلیسا عبادت کنم. ولی حاضر هر روز دیگر که لازم است برای اضافه کار بیایم."

جرالد هم جواب می‌دهد که: خوب! اگر نمی‌توانی آنچه را می‌گویم انجام دهی، باید راهمان را جدا کنیم. مرد جوان پاسخ می‌دهد که: می‌دانم. ولی در ضمن یک مادر پیر دارم که باید از او نگره داری کنم. ولی با تمام اینها نمی‌توانم روزهای یکشنبه به کلیسا بروم و خداوند را عبادت نکنم. جرالد هم پاسخ می‌دهد: بسیار خوب! شما اخراج هستید. برو حسابداری و آخرین حقوقت را بگیر و برو. آن مرد جوان هم همین کار را کرد و برای سه هفته بیکار بود.

یک روز ریس یک بانک بزرگ در فیلادلفیا از آقای جرالد می‌پرسد: بدنبال یک آدم قابل اعتماد می‌گردم که بتوانم مسئولیت یک شعبه جدید بانک را به او بسپارم. ولی کسی را پیدا نکرده‌ام. کسی را می‌شناسی که به من معرفی کنی؟ جرالد کمی فکر می‌کند و سپس آن مرد جوانی را که اخراج کرده بود را توصیه می‌کند. ریس بانک با تعجب می‌پرسد: مگر خودت نگفتی که او را اخراج کردی؟ جرالد پاسخ می‌دهد: بله درست است! اخراجش کردم چون حاضر نبود از کلیسا رفتن روز یکشنبه دست بکشد و بیاید کار کند. و کسی که حاضر است بخاطر ایمانش به مسیح کار خودش را از دست بده، کسی است که می‌توانی بهش اعتماد کنی که پول بانک را با امانت نگه خواهد داشت. این یک رویداد حقیقی است. آیا ما هم چنین روحیه ناسازشکاری را داریم؟

برگردیم به دانیال فصل سوم. در آیات ۱۳-۱۵، نبوکد نصر تصمیم می گیرد که با زور و فشار آن سه جوان یهودی را وادار به اطاعت کند:

۱۳ **آنگاه نَبُوکدَنْصَرٌ با خشم و غضب فرمود تا شَدْرَک و میشک و عِبْدَنْغُو را حاضر کنند. پس این اشخاص را در حضور پادشاه آوردند.**

۱۴ **پس نَبُوکدَنْصَرٌ ایشان را خطاب کرده، گفت: «ای شَدْرَک و میشک و عِبْدَنْغُو! آیا شما عمداً خدایان مرا نمی‌پرستید و تمثال طلا را که نصب نموده‌ام سجده نمی‌کنید؟»**

۱۵ **الان اگر مستعد بشوید که چون آواز کَرْنَا و سرنا و عود و بربط و سنتور و کمانچه و هر قسم آلات موسیقی را بشنوید به رو افتاده، تمثالی را که ساخته‌ام سجده نمایید، (فبها)؛ و اما اگر سجده ننمایید، در همان ساعت در میان تون آتش ملتهب انداخته خواهید شد و کدام خدایی است که شما را از دست من رهایی دهد.»**

کدام خدایی است که شما را از دست من رهایی دهد؟؟ چه جمله احمقانه ای. مثل اینکه حافظه نبوکد نصر ضعیف شده است. فراموش کرده است که در فصل دوم، خدای راستین، خدای کتابمقدس بود که خوابی را نبوکد نصر جزئیاتش را فراموش کرده بود را به دانیال آشکار کرد، و دانیال آن خواب را دقیقاً بازگو نمود، و تعبیر درستش را گفت. در حالیکه حکیمان دربارش و خدایانش از انجام این کار عاجز بودند. و بدین ترتیب جان همان حکیمان که قصد کشتن آن سه جوان یهودی را داشتند را نجات می دهد.

نبوکد نصر می پرسد: کدام خدایی است که شما را از دست من رهایی دهد؟ و جواب سئوالش را هم می گیرد. خدای کتابمقدس، خدای پدر و پسر و روح القدس، اوست که این جوان را می رهاوند. غرور چشمان نبوکد نصر را کور کرده بود. فهم خودش را از دست داده بود همانطور که رومیان ۱: ۲۱ می فرماید. حالا می خواهد با خدا دست و پنجه نرم کند. ولی در مقابل این غرور نبوکد نصر، ما آرامش و شجاعت آن سه جوان ایماندار یهودی را می بینیم.

در آیه ۱۶ شجاعت آنان به اوج می رسد: **شَدْرَک و میشک و عِبْدَنْغُو در جواب پادشاه گفتند: «ای نَبُوکدَنْصَرٌ! درباره این امر ما را باکی نیست که تو را جواب دهیم. دقت کنید خیلی ساده و البته در ادب و احترام به او می گویند ای نبوکد نصر!! آن القاب و عنوانین، و تملق از قبیل "ای پادشاه تا به ابد زنده بمانی" را می گذارند کنار. و بدون تکبر و یا بی ادبی حقیقت را می گویند: ای نبوکد نصر! ما با تو در**

این مورد حرفی نداریم بزنییم. از آنچه که می تواند بر سرمان بیاید ترسی نداریم. آنچه را گفتی که ما خدایان ترا پرستش نمی کنیم و بت ترا سجده نمی نمائی، کاملا درست است. بله نمی کنیم. منکرش هم نیستیم. توضیحی هم حاضر نیستیم به تو بدهیم چون حاضر بشنیدن آن نیستی. ما فقط خدای راستیم را پرستش و خدمت می نمائیم. بر روی حقیقت ایستاده ایم و همین طور باقی می مانیم. ما همیشه به تو وفادار بوده ایم، و وفادارانه تو را خدمت کرده ایم، ولی اینجا جلوتر نمی توانیم برویم. مرز را اینجا کشیده ایم. چون کتاب مقدس مرز را می کشد.

و سپس یکی از بهترین شهادتهای ایمان در کتاب مقدس را می گویند، یک پاسخ عالی، در آیات ۱۷ و ۱۸: **اگر چنین است، خدای ما که او را می پرستیم (و خدمت می کنیم) قادر است که ما را از تون آتش ملتهب برهاند و او ما را از دست تو ای پادشاه خواهد رهانید. ۱۸ و اگر نه، ای پادشاه تو را معلوم باد که خدایان تو را عبادت نخواهیم کرد و تمثال طلا را که نصب نموده ای سجده نخواهیم نمود.»**

تمام شد. حرف دیگری نیست. سعی هم نمی کنند که راه وسطی پیدا کرده و به سازشی برسند. مثلا نمی گویند: تماما تعظیم نمی کنیم، ولی می توانیم نصفه خم شویم! این خوبه؟! نه! هیچ بحثی نمی کنند. دفاعی هم از خودشان نمی کنند.

غیر از اینکه خدای که ما او را خدمت و پرستش می کنیم، از تو بزرگتر و قویتر است. او قادر است که ما را از کوره آتش ملتهب تو برهاند. حالا دقت کنید! حتی اگر نرھاند، حتی اگر زنده زنده در آتش بسوزیم، سازش نخواهیم کرد، بت تو را سجده نخواهیم نمود. به این می گویند ایمان و به این می گویند شجاعت. و دقت کنید، خیلی آسان است که وقتی در امنیت و راحتی هستیم این حرفها را ما بزنییم ولی این سه جوان بر لبه کوره آتش ایستاده بودند. و باز هم دقت کنید، قوت ایمانشان وابسته به معجزه و مهجزه دیدن نبود. قوت ایمانشان وابسته به تجربیات روحانی نبود. بلکه فقط براساس کلام مکتوب خدا بود.

آنچه که امروزه کلیسای مسیح و دنیا به آن نیازمندند چنین ایماندارانی است که سازش نمی کنند. مانند ایوب که در کتابش، ایوب ۱۳: ۱۵ می فرماید: **اگرچه مرا بکشد، برای او انتظار خواهم کشید (به او اعتماد خواهم کرد). و راه خود را به حضور او ثابت خواهم ساخت.**

از کلام خدا سیراب شویم و در مقابل هیچ بتی خم نشویم: بت محبوب بودن، بت راحت طلبی، بت شهرت، بت پول و مقام، و بت ترس از آینده. بله ترس از آینده هم یک نوع بت است. مانند پولس رسول در کلام خدا فیلیپیان ۱: ۲۱ فکر کنیم که می فرماید: **مرا زیستن مسیح است و مردن نفع.**

وقتی مارتین لوتر را در قرن شانزدهم می خواستند در مقابل شورای رهبران کلیسای کاتولیک محاکمه کنند، و این خطر قویا وجود داشت که در صورت محکوم شدن او را زنده زنده در آتش بسوزانند، به همه کسانی که در دادگاه بودند گفت: "این خداوند عیسی مسیح است که از زندگی من و خانواده ام نگره داری می کند. خداوند عیسی مسیح است که بر زندگی من سلطنت می کند. (و حالا دقت کنید!) و او بود که جان آن سه جوان یهودی را در کوره آتش نبودد نصر حفظ کرد. و همانطور که آن سه جوان گفتاند، من هم همان را می گویم: حتی اگر خداوند عیسی نخواهد که زندگی مرا حفظ کند، و از این خطر مرگ نجات دهد، زندگی من در مقابل جلال مسیح چه ارزشی دارد؟ بگذارید مسیح در مرگ من جلال پیدا کند. من از موضع خودم بر روی کلام خدا برگردم. فرار نمی کنم. باشد که خداوند عیسی در این ساعت محاکمه به من قوت دهد."

مارتین لوتر از نمونه آن سه جوان یهودی یاد گرفته بود که بر روی حقیقت کلام خدا بایستد و سازش نکند. مارتین لوتر نگفت: خداوند حتما مرا نجات خواهد داد. بلکه گفت: بگذارید هر چه اراده خدا می خواهد باشد، بگذارید بشود.